

## چالش پادشاهان قاجار با حکمرانان محلی بلوچستان (۱۲۱۲ تا ۱۲۶۴ ق/ ۱۷۹۷ تا ۱۸۴۸ م)

محمد پیری\*

دریافت مقاله: ۹۴/۰۱/۲۵

پذیرش مقاله: ۹۴/۰۳/۲۹

### چکیده

بلوچستان در آغاز حکومت قاجار گرفتار آشوب‌های ناشی از منازعات خان‌های محلی شد. بخش وسیعی از این منطقه که همواره جزو جغرافیای تاریخی ایران بوده است، سرانجام با دخالت انگلستان جدا شد.

پژوهشگر می‌کوشد پاسخ مناسبی برای این پرسش بیابد که آیا قاجارها در آغاز حکومت‌شان توانستند حاکمیت دولت مرکزی را در بلوچستان تثبیت کنند؟ پرسش دیگر اینکه چه کسانی طی دوران زمامداری فتحعلی‌شاه و محمدشاه در صحنه سیاسی این ایالت نقش‌آفرین بودند؟ چنین فرض می‌شود که کشمکش‌های محلی در بلوچستان، که ریشه در تاریخ میانه ایران داشت، فرصت تثبیت حاکمیت ایران بر این ناحیه را پس از فروپاشی دولت صفوی و افشاری نداد و دولت انگلستان نیز کوشید از این نابسامانی سیاسی در جهت مطامع استعماریش استفاده کند.

این بررسی به روش تحلیل تاریخی نشان می‌دهد: که بلوچستان در آغاز دوره قاجار کانون ناآرامی‌های فراوانی شد که دولت انگلستان با فرصت‌طلبی کوشید با فرقه‌تراشی بر نابسامانی آن بیفزاید. قاجارها هم به دلیل درگیری با دولت روسیه و انگلیس و نیز بی‌کفایتی برخی دولتمردان، نتوانستند حاکمیت ایران را بر این نواحی به طور کامل برقرار سازند.

کلیدواژه: قاجاریه، شورش‌های بلوچستان، انگلستان.

## مقدمه

جنوب هستند در مشرق، کوه های سعید، سرباز و بَم‌پُشت دنباله این رشته کوه ها هستند. نیمه شرقی بلوچستان، یا منطقه سرحد محل تلاقی دورشته کوه پیشین هستند که در شمال، فرورفتگی هامون و لوت را از هم جدا می کند. در این قسمت، بزرگ ترین کوهستان های بلوچستان وجود دارد و بلندترین قله آن آتش فشان تفتان با ارتفاع ۴۱۵۰ متر است. این کوهستان در جنوب و جنوب شرق ادامه یافته و به مرز پاکستان می رسد و قله های معتبری مانند کوه سیاهان (ملک سیاه کوه) و کوهک در این رشته قرار دارند.

از نظر آب و هوایی چون بلوچستان در جنوبی ترین نقطه ایران و نزدیک ترین ناحیه به خط استوا قرار دارد، جزو گرم ترین مناطق کشور به شمار می رود. به خصوص حوزه جازموریان به دلیل پستی زمین، بی اندازه گرم است؛ لیکن نواحی کوهستانی مانند تفتان، به نسبت، خنک است. در تابستان نیز بلوچستان زیر نفوذ بادهای موسمی هند قرار دارد. زمستان های بلوچستان معتدل است و تنها در نواحی کوهستانی تفتان برف می بارد. بارندگی ها نیز بیشتر در زمستان است. گاهی نیز بر اثر ورود توده هوای مرطوب موسمی از شبه قاره هند، در تابستان باران های قابل توجهی در بلوچستان فرو می بارد (گنجی، ۱۳۵۳: ۱۵۳-۱۵۲). در یکی از آثار جغرافیایی دوره قاجار، محدوده بلوچستان از شمال به سیستان، از مشرق به پنج گور و گیچ و از طرف جنوب به اقیانوس هند و در غرب نیز به نرماشیر، رودبار و بشاگرد محدود شده است که بین طول ۲۵ تا ۳۳ درجه شمالی و عرض ۵۸ تا ۷۰ درجه طول شرقی قرار دارد. عمده ترین

بلوچستان بر کرانه دریای پارس و اقیانوس هند در جنوب شرقی فلات ایران قرار دارد. این سرزمین از دیرباز جزئی مهم از جغرافیای تاریخی ایران به شمار می آمده است و اگرچه در مجموع گرم و خشک محسوب می شود، دارای دشت ها و دره های حاصلخیزی مانند بمپور، خاش، سرباز یا واحه های دیگری است که از دیرباز اقوام ایرانی آن را برای سکونت انتخاب کرده اند. این سرزمین ارتفاعاتی ناپیوسته دارد که حوزه های پست داخلی، کوه ها آن را از هم دیگر جدا می کند. مهم ترین این حوزه های پست عبارت اند از کویر لوت در شمال، جازموریان در مرکز و هامون در شمال شرقی. همچنین، کوه های مرکزی و جنوبی ایران در مثلث بین کرمان، سیرجان و جیرفت توده عظیم و دامنه داری را تشکیل داده اند. در شمال غربی جیرفت این کوه ها به دو رشته شرقی غربی و شمالی جنوبی تقسیم می شوند. رشته شرقی غربی که از حدود کوه های بارز آغاز می شوند، مانند دیواری به سمت مشرق امتداد پیدا می کنند و کوهستان های شمالی بلوچستان را به وجود می آورند. قله های معتبر این دیوار کوهستانی عبارت اند از شاهسواران، هندیان، بزمان و برگ، این رشته کوهستانی نواحی پست دشت لوت و جازموریان را از هم جدا می کند و جدا کننده برکه های شمالی بلوچستان هستند (جازموریان به زبان بلوچی یعنی مکانی که آب در آن جمع می شود). کوه های بم و بشاگرد که در مشرق بلوچستان امتداد پیدا می کنند، حد فاصل بین جازموریان در شمال و جلگه ساحلی عمان در

بخش از بلوچستان در دست یکی از رؤسا و سرداران بلوچ قرار داشت. این وضعیت تا عصر صفویان و تصرف کرمان توسط شاه اسماعیل در ۹۰۵ ق/ ۱۴۹۹ م ادامه یافت؛ اما وی و جانشینانش بر بلوچستان تسلطی نداشتند تا سرانجام شاه‌عباس به سلطنت رسید. این پادشاه به گنجعلی خان حاکم کرمان دستور داد حاکمیت ایران را بر این منطقه تثبیت کند. با فروپاشی حکومت صفوی این منطقه از اطاعت ایران سرپیچید؛ لیکن هنگامی که نادر شاه نواحی سند را تسخیر کرد، بلوچستان نیز فرمانروایی وی را پذیرفت. نادر پس از تسلط بر بلوچستان و سند (۱۱۵۲ ق) این نواحی را به سه بخش تقسیم کرد و بخش شرقی بلوچستان را بار دیگر ضمیمه حکومت کرمان قرار داد و حکومت آن را نیز به امیر محبت سپرد و او را با لقب خانی به قصرقند فرستاد (سالار بهزادی، ۱۳۷۱: ۶۳) با مرگ محبت‌خان نیز نصیرخان بلوچ به سمت بیگلربیگی بلوچستان منصوب شد و تا پایان سلطنت نادر از او اطاعت کرد. نصیرخان بعد از قتل نادر به حکومت نوبنیاد احمدشاه دُرّانی در افغانستان سرسپرد (کرزن، ۱۳۴۸: ۳۱۰/۲).

نصیرخان به تدریج حوزه اقتدارش را از شرق بلوچستان تا بمپور گسترش داد (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۰). دیگر امرای بلوچستان نیز، تا جایی که قدرت نظامی‌شان اجازه می‌داد، قسمت‌هایی از بلوچستان را تصرف کردند. اینان گاهی هدایایی را به نشانه دوستی و اتحاد برای نصیرخان می‌فرستادند و او نیز به نوبه خود به امیر کابل ابراز فرمان‌برداری می‌کرد (آوری، ۱۲۶: ۱۳۸۷).

نصیرخان پس از مرگ احمدخان، در عمل، با

مناطق که در شمال بلوچستان قرار داشت نیز شامل سرحد، لازک، جالق، مسکن، ایرافشان و سرباز بوده‌اند. در جنوب هم مکران، کوچه، باهو و در غرب بنت (ولاشار) و در مرکز بمپور واقع شده است که در عصر قاجار ضابط‌نشین بلوچستان بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۳۲۷).

بلوچستان در زمان خلیفه دوم به تصرف اعراب درآمد و به مدت دو قرن زیر نظر فرمانروایانی بود که از طرف خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس منصوب می‌شدند. با ظهور سلسله‌های محلی ایرانی، مکران بخشی از قلمرو آنان شد و صفاریان بخش‌های شرقی ایران مانند سیستان، مکران، مولتان و سند را در اختیار گرفتند و فارس را گشودند و، به این ترتیب، برای کرمان و بلوچستان نیز حاکمانی منصوب کردند. سامانیان نیز بر بلوچستان تسلط داشتند و با فروپاشی خاندان سامانی، بلوچستان عرصه منازعات بین سلسله‌های محلی شد. تهاجم مغول سبب کوچ گسترده بلوچ‌ها به نواحی شرقی و شبه قاره هند شد. در این دوره بلوچ‌ها به رهبری میرجلال خان متحد شدند و این رویداد را می‌توان سرآغاز تشکیل حکومت محلی، به‌ویژه در بخش شرقی (کلات) دانست. بلوچ‌ها سپس در بلوچستان شرقی به رهبری میرشکار بر کلات، خاران، و لاس (۸۹۲-۹۱۷ ق/ ۱۴۸۷-۱۵۱۱ م) تسلط پیدا کردند. پس از مرگ وی نیز قدرت بین رؤسای بلوچ و سران طوایف تقسیم شد. با قدرت‌گیری امیر تیمور، بلوچستان نیز تابع وی و ضمیمه کرمان شد؛ لیکن رؤسای مکران در دوره جانشینان وی سر از اطاعت گورکانیان برتافتند. در این دوره هر

استقلال بر بلوچستان حکم می‌راند؛ لیکن با درگذشت وی نظم داخلی بلوچستان فروریخت و هر یک از سران بلوچ درکوشه‌ای از منطقه قدرت را به دست گرفتند و به جنگ با همدیگر پرداختند (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۱۰/۲). کریم خان زند نیز با وجود تصرف بیشتر نواحی ایران، قلمرو حکومتش از نرماشیر فراتر نرفت. اسقف کلیسای کارملی اصفهان هنگامی که از مناطق زیر حاکمیت کریم‌خان گزارش می‌دهد، بلوچستان را در سال ۱۱۴۴ق/۱۷۶۵م دارای حاکم مستقلی معرفی می‌کند (آوری، ۱۳۸۷: ۱۲۶، ۳۵۵).

در بلوچستان ملک‌ها نیز از طوایف مهم بودند. این طبقه از زمانی که اعراب بر مکران دست یافتند، بر بمپور حکومت داشتند. ملک‌ها در دوره اقتدارشان بر تمام مکران نفوذ یافتند. از این طایفه ملک دینار موفق شد بر کرمان و مکران فرمانروایی کند. سرانجام چاکرخان در سال ۱۱۸۸ق/۱۷۷۴م با خیانت طایفه نارویی که از خدمت گزاران ملک‌ها و محافظ قلعه بمپور بودند، بر ملک حسین حاکم بمپور شیبخون زدند و وی را به قتل رساندند. آنان با تصاحب اموال و املاک ملک حسین دم از استقلال زدند. بدین ترتیب، در آغاز شکل‌گیری سلطنت قاجار، بلوچستان در اختیار سران مختلفی از طوایف گوناگون قرار داشت (روانیند، ۱۳۹۱: ۷۰).

### بلوچستان در آغاز سلطنت قاجار

بلوچستان و مکران، در اوایل قرن نوزدهم میلادی/ سیزدهم هجری، جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد؛ اما دولت مرکزی تسلط کاملی بر آن

نداشت. در آغاز سلطنت قاجار، ناصرخان اول به استقلال در بلوچستان فرمان می‌راند (سایکس، ۱۳۶۸: ۴۲۲). پس از فتح کرمان توسط جان‌محمدخان در سال ۱۲۰۸ق/۱۷۹۴م قلعه‌های بم و نرماشیر نیز تا حدود بلوچستان به تصرف «آقامحمدخان قاجار درآمد (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۸). وی پس از تسخیر کرمان، دستور قتل عام مردم را صادر کرد و سپس اداره این شهر را به آقا محمدتقی و یکی دو نفر از خوانین محلی سپرد (وزیری، ۱۳۵۲: ۵۸۸-۵۸۴). خان قاجار پس از تصرف کرمان و بم (۱۲۰۸ق) فرصت گسترش نفوذش را بر بلوچستان نیافت و بار دیگر برای مقابله با شورش اریکلی خان و سرکوب قوای روس، به مناطق قفقاز بازگشت. بدین سبب ادعای برخی از مورخین رسمی قاجار که می‌گویند وی قلمرو خود را بر بلوچستان گسترش داد، درست نیست؛ او نتوانست حاکمیت ایران را بر بلوچستان تثبیت کند و این منطقه همچنان مستقل باقی ماند. از اثرات نامطلوب عدم حاکمیت ایران بر بلوچستان، تاخت و تاز و غارت اقوام بلوچ در نواحی داخلی ایران بود (خاوری، ۱۳۸۰: ۷۳۹/۲).

### بلوچستان در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه

فتحعلی‌شاه در ابتدای سلطنتش، به علت بروز شورش‌های نواحی مختلف ایران، نتوانست آرامش را در بلوچستان ایجاد کند و خوانین بلوچ با استقلال به حکومت خود ادامه دادند. در این دوره فرزندان نصیرخان نیز موفق نشدند نفوذشان را بر سراسر منطقه حفظ کنند. فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۶ق/۱۸۰۱م. اداره کرمان و بلوچستان را به ابراهیم‌خان ظهیرالدوله داد. وی تا هنگام

ابراهیم خان در سال ۱۲۱۹ ق / ۱۸۰۵ م ابوالقاسم گروسی را به حکومت بم و نرماشیر فرستاد. وی نیز با جمعی از نیروهای سوار و پیاده از راه کرمان و ریگ (منطقه‌ای بین بم و بمپور) تا حوالی بمپور آمد و از آن نواحی شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و حدود پنجاه تا شصت نفر پسر و دختر بلوچ را اسیر کرد و به کرمان فرستاد. سال بعد نیز ابراهیم خان به وی لقب خانی داد و او را مأمور تسخیر سراسر بلوچستان کرد. ابوالقاسم خان این بار از راه بزمان به سوی بمپور حرکت کرد. شهبازخان بزمانی رئیس بزمان، مکسان و هودیان به استقبال وی آمد و با ابراز اطاعت و دادن خراج و آذوقه وی را به تسخیر بمپور تشویق کرد؛ خودش نیز با سیصد شترسوار بزمانی به طرف بمپور حرکت کرد. محراب خان نارویی، که ایلات بمپور از وی اطاعت می کردند، با شنیدن این خبر از رؤسای چائف (مرکز لاشار)، فهره و مگس (قلعه‌ای بین سرباز و ایرانشهر) کمک خواست و با دو هزار نفر پیاده و شترسوار برای مقابله با قوای حکومتی به بیرون از قلعه بمپور شتافت. نبرد طرفین یک ماه ادامه یافت و قوای کرمانی که با فرا رسیدن فصل گرما ماندن در بلوچستان را به صلاح خود نمی‌دانستند، پس از گرفتن تعدادی اسیر و دریافت مبلغی پول دست از جنگ کشیدند و محراب خان نیز عریضه‌ای همراه یکی از نزدیکانش با هدایایی به خدمت ظهیرالدوله فرستاد و اعلام اطاعت کرد. ابوالقاسم خان گروسی پس از بازگشت در بم باقی ماند و فرستاده محراب خان را به کرمان اعزام کرد. ظهیرالدوله هدایا را پذیرفت و برای محراب خان خلعت فرستاد و حکومت بمپور

فوت (۱۲۴۰ ق / ۱۸۲۵ م) حکومت این نواحی را بر عهده داشت. یکی از مورخان قاجاری در باب دلیل گماشتن ظهیرالدوله می‌نویسد: «چون حسن خان پسر تقی خان یزدی حاکم کرمان بود و در آن حکومت استقلالی نداشت و افاغنه سیستانی به واسطه قرب جوار از بم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان همی کردند، لهذا حسینقلی خان عزالدین دولو به احضار حسن خان مأمور و نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خاقان کامکار به ریاست کرمان و مضافات آن مفتخر و مأمور گردید (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۵۲۵/۹).

ابراهیم خان، به توالی، برای به انقیاد در آوردن خوانین سرکش و سرداران بلوچ به این نواحی لشکر کشید و بخش‌هایی از بلوچستان را تسخیر کرد (وزیری، ۱۳۵۲: ۵۹۰). هرچند به نظر نمی‌رسد نفوذ وی از حدود نرماشیر و حوالی بمپور فراتر نرفته باشد؛ در سال ۱۲۲۵ ق / ۱۸۱۰ م محراب خان فهرجی از طایفه نارویی علیه بازماندگان نصیرخان شورش کرد و از دزدک تا بزمان را زیر سلطه درآورد. در این سال وی با یکی از مأموران انگلیسی که مشغول شناسایی حدود بلوچستان بود نیز ملاقات کرد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۱۲۰). محراب خان اصل و نسب درستی نداشت؛ اما پس از ازدواج با دختر سعیدخان از بزرگان بمپور، نفوذش را به اطراف بمپور گسترش داد. وی در ملاقات با پاتینجر، آشکارا، بی‌اعتنایی‌اش به دولت ایران را اعلام کرد و مدعی شد که سال قبل نیز سه ماه لارستان و نواحی اطراف آن را در تصرف داشته است (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۰).

و مضافات آن را به او واگذار کرد و تصریح کرد که در زمستان آینده ابوالقاسم خان برای تسخیر سایر نواحی بلوچستان اعزام خواهد شد و از محراب خان خواست با وی همراهی کند. همچنین وعده داد مناطق تصرف شده در بلوچستان به او واگذار می شود و نزد شاه از موقعیت وی حمایت خواهد شد (روانبنده، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۱).

ابوالقاسم خان در اوایل سال بعد با دو هزار نیرو برای تسخیر بلوچستان حرکت کرد. محراب خان نیز چند تن از ریش سفیدان قومش را در کوچ گردان (منطقه ای بین بمپور و کرمان) به استقبال وی فرستاد. پس از آن قوای نظامی به نیم فرسخی بمپور رسید و پنج روز توقف کرد. محراب خان نیز، با اینکه نیازهای آنان را تأمین می نمود؛ لیکن با دوراندیشی از حضور در اردوگاه خودداری کرد. در این مدت شهباز خان از بزمان با سیصد شترسوار به ابوالقاسم خان پیوست و محراب خان نیز پسر عمویش را با پانصد پیاده و شترسوار برای راهنمایی و کمک به اردوی ابوالقاسم خان گسیل کرد. محراب خان به دلیل اتحاد با خان فهره (ایران شهر)، ابوالقاسم خان را تشویق کرد به لاشار حمله کند. وابستگان محراب خان نیز که در سرمیچ (قلعه ای در لاشار) حکومت می کردند، از ابوالقاسم خان استقبال کردند و نیازهای سپاهیان را تأمین کردند. به زودی نیروهای ایران به چانف، که توسط سعیدخان اداره می شد، وارد شدند. در چانف بین قوای ایران و اهالی لاشار درگیری رخ داد. در این بین چون شهباز خان با محراب خان از قبل کدورت داشت، کوشید بین سعیدخان و قوای دولتی واسطه صلح

شود. ابوالقاسم خان نیز سوگند خورد در صورت اطاعت سعیدخان، جان و مال وی در امان خواهد بود. شهباز خان و ابوالمعصوم بیگ، برادر ابوالقاسم خان، به قلعه رفتند و با دادن اطمینان سعیدخان را به اردوگاه آوردند و صلح برقرار شد. روز بعد سعیدخان هدایا و تعدادی غلام و کنیز را همراه نامه ای اطاعت آمیز برای ظهیرالدوله فرستاد. این حوادث برخلاف انتظار محراب خان بود و هنگامی که اردوی نظامی به بمپور بازگشت، وی همچنان به بهانه ناخوشی به استقبال نیامد؛ لیکن آذوقه و علوفه سپاهیان را تأمین کرد و هدایایی برای ابوالقاسم خان فرستاد تا به حاکم کرمان تحویل دهد. خان فهره هم اموالی را ارسال کرد. ابوالقاسم خان نیز رهسپار کرمان شد و شهباز خان نیز به بزمان بازگشت.

در زمستان سال بعد، برای بار سوم ابوالقاسم خان مأمور فتح بلوچستان شد (روانبنده، ۱۳۹۱: ۷۵-۷۳). این بار ظهیرالدوله طی نامه ای به وی دستور داد بمپور را تصرف کند تا سایر مناطق بلوچستان نیز گشوده شود. بدین ترتیب، قلعه بمپور محاصره شد و محراب خان نیز با گرد آوردن گروهی از ایلات بلوچ به جنگ با قوای ایران پرداخت. محاصره چهل روز طول کشید و سرانجام، محراب خان پنهانی برای ابوالقاسم خان پیام فرستاد: گشودن قلعه بمپور بسیار دشوار است و اگر هم آن را تصرف کنی، ظهیرالدوله دیگر به وجود یک سردار فاتح نیاز نداشته و بم و بلوچستان را به دیگری خواهد داد. پس از این پیام، ابوالقاسم خان با وی صلح کرد و از راه ابتر به مگس رفت و با غارت این مناطق به

بم بازگشت. وی هدایای محراب‌خان را برای ظهیرالدوله فرستاد و بهانه آورد که گشودن قلعه بمپور، به دلیل آنکه نمی‌توان در آن نقب زد و فصل گرما هم رسیده است، غیر ممکن است و باید تسخیر آن را به وقت دیگری وا گذاشت.

محمدقاسم‌خان چون از تبانی پنهانی

ابوالقاسم‌خان و محراب‌خان اطلاع یافت، کوشید حکومت بم، نرماشیر و بلوچستان را به دست آورد؛ بنابراین، موضوع را به اطلاع ابراهیم‌خان رساند و به همین سبب ابوالقاسم‌خان از حکومت برکنار و محمدقاسم به جای وی منصوب شد.

محمدقاسم‌خان برای پنج سال حاکم این مناطق بود و در طی حکومتش، بارها، با قوای ایران به بلوچستان لشکرکشی کرد. در یکی از این یورش‌ها ظهیرالدوله نیز با برخی از خوانین بلوچ حضور داشت؛ لیکن نتوانست بر بمپور دست یابد. سرانجام سعیدخان رودباری محراب‌خان را تشویق به تسلیم کرد. روز بعد نیز محمد قاسم‌خان به نزد وی رفته و اطمینان داد با واگذاری قلعه بمپور به او امان داده خواهد شد. در پی این مذاکرات محراب‌خان که زخمی شده بود، خود را تسلیم قوای ایران کرد.

ظهیرالدوله پس از این موفقیت، سردارانش را برای تسخیر سایر نواحی بلوچستان فرستاد. این نیروها طی یک ماه فهره، ابطر، مگس و بعضی از قلعه‌های منطقه سرباز را فتح کردند و با غنایم فراوان و با برخی از رؤسای بلوچ به اردوگاه بازگشتند (روانبد، ۱۳۹۱: ۷۸-۷۶).

محمدقاسم‌خان در دوره حکومتش مال فراوانی از چپاول بلوچستان اندوخت و قدرت

فزاینده‌ای یافت. سرانجام نیز در سال ۱۲۳۷ ق/ ۱۸۲۲ م ادعای استقلال کرد. در پی این سرکشی، ظهیرالدوله به بم لشکر کشید. محمدقاسم‌خان را برکنار کرد و بار دیگر ابوالقاسم گروسی را به حکومت بم، نرماشیر و سرداری بلوچستان منصوب کرد و به کرمان بازگشت. ابوالقاسم‌خان در ابتدای هر زمستان به بلوچستان می‌رفت و رؤسا و حاکمان بمپور، فهره، ابطر، لاشار، پشته، فنوج، مگس، بست، دزک، جالق، سرباز، گه و قصرقند به حضورش می‌رسیدند و مالیات خود را تقدیم می‌کردند. ظهیرالدوله در سال ۱۲۳۹ ق/ ۱۸۲۳ م به تهران احضار شد و پسر بزرگش به امور کرمان رسیدگی می‌کرد. وی سرانجام در تهران به سال ۱۲۴۰ ق/ ۱۸۲۴ م درگذشت و حکومت کرمان به پسرش عباسقلی‌خان رسید (همان: ۹۰-۷۹).

## تحولات بلوچستان در دوره حکمرانی

### عباسقلی‌خان

با شروع حکومت عباسقلی‌خان، ایالت کرمان در نامنی فرو رفت. وی بار دیگر محمدقاسم‌خان را به حکومت بم و بلوچستان منصوب کرد. محمدقاسم‌خان نیز با قتل ابوالقاسم‌خان حکومت این نواحی را به دست گرفت و محراب‌خان را پس از هشت سال حاکم بمپور کرد.

حرکات بی‌خردانه عباسقلی‌خان ایالت کرمان را در آشوب فروبرد. عمده‌ترین خطای وی سرکشی علیه حکومت مرکزی بود. او می‌پنداشت چون لشکر روس آذربایجان و قفقاز را تصرف کرده است می‌تواند از فرصت استفاده کند و پادشاه

پس از شورش عباسقلی خان، فتحعلی شاه حکومت کرمان را به حسن علی میرزا، حکمران فارس داد. وی شجاع السلطنه را برای اداره شهر به کرمان فرستاد. اهالی که از این امر ناخشنود بودند، نخست از ورود این شاهزاده قاجاری جلوگیری کردند تا سرانجام با تدابیر آقامحمدحسین پیش خدمت خاصه شاه، به اطاعت از وی گردن نهادند.

حکومت خاندان فرمانفرما تا سال ۱۲۴۷ق/۱۸۳۲م ادامه یافت (همان: ۴۰۷). در این دوره شورش های زیادی کردند و در هر ناحیه سرداری علم استقلال برافراشت به طوری که عباسقلی خان نتوانست حاکمیتش در بلوچستان را تثبیت کند. با درگذشت محراب خان نیز پسرش محمدعلی خان حاکم بمپور شد (روانبد، ۱۳۹۱: ۸۵).

در پی گسترش آشوب های نواحی مرکزی ایران، عباس میرزا از طرف فتحعلی شاه برای سرکوب این شورش ها فرستاده شد. عباس میرزا پس از فرونشاندن ناآرامی های این مناطق چون مأموریت داشت به اوضاع خراسان نیز سرورسامان دهد، چندان به اوضاع بلوچستان نپرداخت و با سپردن حکومت کرمان به سیف الملک رهسپار خراسان شد (جهانگیر میرزا: ۱۳۸۴، ۱۵۶). از این تاریخ به بعد، شرق ایران و افغانستان مرکز ثقل رویارویی بین ایران و انگلیس شد و یک رشته مخاصمات طولانی و پیچیده بین دو کشور آغاز گردید. کوشش اصلی انگلستان حفظ افغانستان به عنوان منطقه حایل در مرزهای هندوستان بود. این کشور در اجرای این مقصود بر تعداد مأمورانش در منطقه افزود و با تهدید نظامی به تضعیف حاکمیت

ایران شود؛ بنابراین، با هشت هزار نیروی کرمانی و چهار هزار شترسوار و تفنگچی بلوچ مجهز به سه عراده توپ و دویست قبضه زنبورک در ۱۲۴۲ق/۱۸۲۷م از کرمان به سوی تهران حرکت کرد. این نیروها از کرمان تا انار، در نزدیکی یزد پیشروی کردند. در این محل، به دلیل اینکه در ادامه راه آب کافی برای اردو وجود نداشت، تصمیم گرفته شد نخست نیروی پیاده و توپخانه از منطقه شمش عبور کنند و سپس عباسقلی خان و محمدقاسم خان همراه سواره نظام از پی آنها حرکت کنند؛ لیکن این نیروها پس از عبور از منطقه شمش در چادر فتحعلی خان تجمع کردند و از آنجا که چپاول اموال عباسقلی خان را ساده تر از رویارویی با دولت مرکزی دیدند، تصمیم گرفتند اموال وی را تاراج و او را رها کنند. در پی این تصمیم اموالی که ظهیر الدوله در طی بیست سال اندوخته بود، به تاراج رفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۰۶-۴۰۴؛ باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۷۶-۶۹).

عباسقلی خان نیز به نزد دایی اش شاهزاده حسن علی میرزا فرمانفرما به شیراز گریخت و از آنجا به مازندران رفت. محمدقاسم دامغانی هم به قلعه بم پناه برد؛ اما چون او را به قلعه راه ندادند، رهسپار سیستان گردید. سرانجام حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه داده شد. وی محمد قاسم خان را با تدبیر و حيله به کرمان فراخواند و او را به تهران فرستاد. در پایتخت نیز به دلیل خیانت چشمانش را در آوردند و به دامغان تبعید کردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۰۸، ۴۰۶).

**بلوچستان در دوره حکمرانی شجاع السلطنه**



در عصر پادشاهی فتحعلی‌شاه، نتوانست پایه‌های حاکمیت ایران را در جنوب شرق کشور تثبیت کند. شکست از روسیه نیز بر ناامنی‌های داخلی ایران افزود و زمینه درگیری بین حاکمان نواحی یزد، کرمان و بلوچستان را فراهم آورد. سرداران و خوانین بلوچستان نیز با بهره‌گیری از گرفتاری دولت مرکزی اداره مناطق چون بمپور را از دست حکومت بیرون کردند.

پس از به سلطنت رسیدن محمدشاه، وی به توصیه صدر اعظمش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام حکومت کرمان را، به پاس خدمات آقاخان محلاتی در تثبیت حکومتش، به او واگذار کرد (الگار، ۱۳۷۰: ۱۹). پیش از این در دوره کریم‌خان زند حکومت این نواحی به جدّ وی حسن علی شاه داده شده بود. پس از مرگ کریم‌خان نیز فرزندش ابوالحسن‌خان کرمان و بلوچستان را اداره می‌کرد. فرزندش آقاسلطان محمد نیز با لقب آقاخان بر یزد نفوذ یافت (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۹۱-۲۹۰؛ الگار، ۱۳۶۹: ۱۰۲-۱۰۰).

آقاخان پس از رسیدن به حکمرانی کرمان و بلوچستان، کوشید به شورش‌های پسران شجاع‌السلطنه و افغانان و بلوچ‌ها که در فاصله مرگ فتحعلی‌شاه و جلوس محمدشاه روی داده بود، پایان دهد. با حضور آقاخان در کرمان دو پسر شجاع‌السلطنه به بم عقب‌نشینی کردند و آقاخان برادرش ابوالحسن‌خان را با گروهی از عشایر عطاءاللهی که کیش اسماعیلی داشتند، به تعقیب آنان فرستاد. ایشان به سوی قندهار فرار کردند؛ لیکن دسته‌های افغان و بلوچ یک سال در برابر

ایران پرداخت. دولتمردان انگلیس با ایجاد شورش‌های داخلی در ایران به تداوم ناامنی در مناطق شرق و جنوب شرقی ایران دامن زدند و به هیچ یک از قراردادهایی که با ایران درباره عدم دخالت در امور افغانستان بسته بودند، اعتنا نکرد (کارلوترنزیو، ۱۳۵۹: ۳۸). یکی از مأموران انگلیسی درباره نقش دولت انگلستان در ناآرامی‌های فلات شرقی ایران می‌نویسد: مرز شرقی ایران چون در مدخل هند قرار داشت، مورد علاقه مستقیم انگلیس بود. پس از معاهده ترکمن‌چای، دولت ایران در صدد تحکیم نفوذ قبلی خود در این مناطق برآمد؛ لیکن به این دلیل که افغانستان و بلوچستان حافظ مرزهای خارجی هندوستان محسوب می‌شدند، انگلستان به حمایت از حکام این مناطق در برابر دولت ایران پرداخت (رایت، ۱۳۸۳: ۱۹۵-۱۹۴). انگلیس برای تحکیم نفوذش در سراسر بلوچستان از روش هدیه دادن به حاکمان محلی یا ترساندن آنان استفاده می‌کرد (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۴۴۴).

با بازگشت عباس میرزا جنوب شرق ایران میدان رقابت مدعیان قدرت شد. اهالی کرمان نیز که از سیف‌الملک آزرده بودند، از فرمانفرما، حاکم فارس، دعوت کردند به شهر بیاید. وی نیز کرمان را تصرف کرد و با سپردن حکومت آن به هلاکو میرزا و ابوسعید میرزا، پسران شجاع‌السلطنه، به فارس بازگشت (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۶۹).

**تأثیر شورش آقاخان محلاتی بر بلوچستان**  
موفقیت‌های نظامی حاکمان کرمان و بلوچستان،

قوای آقاخان پایداری کردند. سرانجام بم و نرماشیر توسط آقاخان فتح گردید.

هر چند محمدشاه و قائم مقام به آقاخان روی خوش نشان دادند، با برکناری و قتل قائم مقام، صدراعظم جدید حاج میرزا آقاسی توجهی به وی نکرد. پس از لشکرکشی محمدشاه به هرات، انگلیسی‌ها که از این امر ناخشنود بودند، شورش‌هایی را در مناطق مختلف ایران، از جمله کرمان و بلوچستان، دامن زدند. آقاخان گزینه مناسبی برای انگلیسی‌ها برای راه انداختن جنگ‌های فرقه‌ای به شمار می‌رفت.

آقاخان اندکی بعد از تسخیر بم، خبر یافت که حکومت مرکزی محراب‌خان را برای برکناری وی و انتصاب فیروز میرزا به کرمان اعزام کرده است. در پی این خبر، آقاخان به استوارسازی ارگ بم پرداخت و برادرانش را که برای سرکوبی بلوچ‌ها به بمپور و راور اعزام کرده بود، به بم فراخواند. با رسیدن قوای دولتی، آقاخان که تاب مقاومت نداشت، از حاکم فارس درخواست کرد بین او و شاه پادرمیانی کند. به این ترتیب، محمدصادق خان پسر عموی محمدشاه نزد آقاخان رفت و وی را امان داد و از قلعه بم به اردوگاه آورد؛ لیکن بی‌درنگ او را دستگیر، اموالش را مصادره و هشت ماه در کرمان زندانی کردند. با دست کشیدن محمدشاه از محاصره هرات، آقاخان نیز اجازه یافت به تهران برود. محمد شاه با این شرط که گوشه‌گیری اختیار کند وی را بخشیده و آقاخان به محلات بازگشت و نخستین مرحله شورش وی،

به این ترتیب، پایان گرفت (الگار، ۱۳۷۰: ۲۲-۲۱). دولت انگلیس در جریان محاصره هرات کوشید بلوچستان را از ایران جدا کرده و به امیرنشین کابل واگذار کند؛ لیکن با رفع محاصره این شهر و تهاجم انگلیس به افغانستان، که شورش افغان‌ها و قتل عام قوای این کشور را در پی داشت، سیاست انگلیسی‌ها تغییر کرد و تصمیم گرفتند تا سراسر بلوچستان را به صورت منطقه‌ای مستقل در دست حاکمی وفادار به خودشان قرار دهند. در نتیجه کوشیدند بلوچستان غربی تحت نفوذ ایران را به حکومت کلات یا بلوچستان شرقی الحاق کنند. حاکم بلوچستان شرقی در این زمان محراب‌خان نارویی بود. وی تعهد کرد که به آن کشور برای گذر از بلوچستان برای ورود به افغانستان کمک کند؛ اما در بین راه بلوچ‌ها به قوای انگلیس حمله کردند و تعدادی از آنها را به قتل رساندند. انگلیسی‌ها که گمان می‌کردند محراب‌خان برخلاف تعهدش عمل کرده است، کلات را محاصره و تصرف کردند (پنجم نوامبر ۱۸۳۹م). آنان با گماردن نیروهای انگلیسی یا افراد دست‌نشانده، تسلط خود را بر منطقه تثبیت کردند.

لاودی<sup>۱</sup> دستیار کاپیتان بین<sup>۲</sup> به فرماندهی نیروهای نظامی قلعه کلات، و شاه‌نواز خان به عنوان خان کلات معرفی شدند. شاه شجاع نماینده حکومت هندی انگلیس و مجری طرح بلوچستان بزرگ نیز بر مناطقی مانند ماستونگ، کویته، کچ گنداوا تسلط یافت و هرندوداجیل نیز توسط رانجیت

1. Lavedy  
2. Capitan bean

بلوچستان را در معادلات منطقه‌ای درک کرده بود، با تمام توان کوشید حاکمیت خود را در بلوچستان غربی حفظ کند؛ اما حکومت کلات که از جانب کمپانی هند شرقی حمایت می‌شد، مانعی مهم در این راه بود و به همین دلیل، محدوده تسلط حکومت ایران از حدود خاران و مکران فراتر نرفت.

به دلیل اینکه بلوچ‌های مکرانی به اتحاد با بلوچ‌های کلاتی راضی نمی‌شدند و نیز نبود قدرت کافی در حکومت دست‌نشانده کلات برای ضمیمه کردن بخش شرقی بلوچستان تحت حاکمیت ایران، دولت انگلیس به اوضاع داخلی ایران چشم دوخت تا شاید در آنجا عاملی برای جداسازی بلوچستان پیدا کند (ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۰). در چنین شرایطی آقاخان محلاتی که از ۱۲۵۵ ق/ ۱۸۳۹ م زمینۀ شورشی تازه را علیه حکومت قاجار آغاز کرد بود، مورد توجه انگلیس قرار گرفت. آقاخان به بهانه سفر حج در ۴ رجب ۱۲۵۶ ق/ ۱ سپتامبر ۱۸۴۰ م از محلات بیرون رفت. وی با جعل نامه‌هایی از طرف محمدشاه مبنی بر واگذاری حکومت کرمان، کوشید بدون درگیری حکومت کرمان را به دست گیرد؛ لیکن هنوز در مهریز یزد بود که بهمن میرزا از واقعیت باخبر شد و به تعقیب او پرداخت. در جنگی که روی داد، بهمن میرزا شکست سختی خورد و به یزد گریخت. آقاخان پیروزی‌های کوچک دیگری نیز در

سینگ<sup>۱</sup> هم‌پیمان دوست محمدخان ابدالی اداره می‌شد. خاران زیر سلطه آزادخان بود و عیسی‌خان بر ناحیه وِد، کمال‌خان بر بگوانا و رشیدخان بر زهری تسلط داشتند. تمامی این مناطق در بلوچستان شرقی قرار داشتند.

با ادامه سرکشی بلوچ‌ها، که همزمان با شورش افغان‌ها در سال ۱۸۴۱ م بود، انگلیسی‌ها که نمی‌توانستند به این ناآرامی‌ها پایان دهند، بار دیگر به فکر استفاده از نیروی‌های بومی افتادند. آنان به سوی نصیرخان دوم، پسر سهراب‌خان - که پس از قتل پدرش توسط انگلیسی‌ها به آزادخان حاکم خاران پناهنده شده بود - دست دوستی دراز کردند و با وعده حمایت و بستن عهدنامه‌ای که منافع دولت انگلیس را تأمین می‌کرد، وی را به امارت کلات منصوب کردند (۱۸۴۱ م). بریتانیا با این سیاست هم خود را از حملات گاه و بیگاه طرفداران میرنصیر دوم پسر محراب‌خان رهانید و هم وی را به عنوان حاکم دست‌نشانده در کلات به کار گرفت و رضایت بلوچ‌ها را نیز به دست آورد. در این عهدنامه توافق شد انگلستان در هر جای بلوچستان می‌تواند پایگاه نظامی ایجاد کند و خان کلات هم باید به آنها کمک کند. نصیرخان و جانشینانش نیز خراج‌گذار انگلیس شدند و مقرر شد یک مشاور انگلیسی همواره در کلات حضور داشته باشد و خان کلات موظف است با او همکاری کند. در این قرارداد قید شده بود که خان کلات حق انعقاد عهدنامه با هیچ یک از همسایگانش را بدون اجازه دولت انگلیس ندارد. در این زمان حکومت قاجار، که نقش

نمی‌دیدند، از راه سیستان، لاش و جوین به قندهار عقب نشستند و در نزدیک قندهار راوینسون<sup>۱</sup> از آنان استقبال کرد. آقاخان در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۵۷ق. وارد قندهار شد و حکومت انگلیسی هند روزانه صد روپیه خرج اقامتش را می‌پرداخت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۱).

### بلوچستان پس از شکست آقاخان محلاتی

محمدعلی‌خان نارویی، حاکم بمپور و بلوچستان، پس از شورش‌های داخلی بلوچستان و گرفتاری‌های دولت مرکزی، علم استقلال برافراشت. وی از شورش آقاخان استفاده کرد و به ایالت کرمان دست‌اندازی کرد (واتسون، ۱۳۴۸: ۳۱۲). به همین دلیل حبیب‌الله خان از کرمان مأمور فتح بمپور شد. دلیل اصلی اعزام امیر توپخانه به کرمان و بلوچستان، ناتوانی فضل‌علی‌خان در برقراری امنیت بلوچستان بود. با فرمان محمدشاه، مهردل‌خان، برادر کهنندل خان افغان، نیز که به دولت ایران پناهنده شده بود، برای یاری وی اعزام شد. او نیز با یکصد سوار به طرف بلوچستان حرکت کرد و حصار مستحکم بمپور به محاصره درآمد. سرانجام با پیوستن امیر سعید خان بلوچ که با هزار شترسوار از راه رسید، بمپور به تصرف درآمد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۰/۱۰). امیر توپخانه توانست با تصرف بمپور نفوذ دولت ایران در بلوچستان را به میزان قابل توجهی افزایش دهد؛ لیکن به زودی حوادثی به وقوع پیوست که بار دیگر منطقه را در آشوب فرو برد. از حوادثی که پس از گشودن قلعه بمپور روی

برخورد با قوای دولتی به دست آورد و برای ایجاد پایگاهی مستحکم برای تصرف کرمان، بر آن شد تا شهر بابک را که توسط کهنندل‌خان امیر قندهار اداره می‌شد، تصرف کند. (کهنندل‌خان پس از تسخیر افغانستان به دست قوای انگلیس به دربار ایران پناهنده شده بود).

آقاخان برادرش محمدباقرخان را برای جمع‌آوری نیرو و آذوقه به سیرجان فرستاد و خودش به روستای رومنی نزدیک شهر بابک عقب‌نشینی کرد؛ اما پس از چند روز خبر یافت محمدباقرخان به محاصره نیروهای هوادار دولت ایران درآمده است. آقاخان به زحمت توانست برادرش را از محاصره درآورده و به سوی فارس بگریزد. در این هنگام حکومت انگلیسی هند سعیدخان بلوچ را با مهمات و چند قبضه توپ به کمک آقاخان فرستاد. با دریافت تجهیزات انگلیسی آقاخان بر قوای دولتی پیروز شد و گروهی از سپاهیان محلی نیز به وی پیوستند (محمود، ۱۳۵۳: ۵۲۰/۲؛ روانبند، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۰).

در پی این شورش‌ها نیروهای دولتی به فرماندهی حبیب‌الله‌خان به منطقه فرستاده شدند. وی در اوایل سال ۱۲۵۷ق/۱۸۴۱م به کرمان رسید. علی‌خان لاری نیز در همان سال به کمک حبیب‌الله‌خان برای سرکوب شورشیان بلوچ همراه با سه هزار تفنگچی فرستاده شد (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۷۸۱). نیروهای متحد در این ناحیه شکست سختی به قوای آقاخان وارد کردند. شورشیان که دیگر توان مقابله با قوای حبیب‌الله‌خان و فضل‌علی‌خان را در خود

داد، قتل عام اهالی این شهر توسط حبیب‌الله‌خان بود. در این زمینه یکی از مورخان قاجاری می‌نویسد: «... در روزی که امیر توپخانه به شکار اشتغال داشت و در اردو نبود همانا سربازی به یکی از عورات اسیر بمپوری دست‌اندازی خواست. آن فرقه با یکدیگر موافقت جسته، نخست نسوان را بکشند، آنگاه به فوج به محاربه در آمدند. جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند. بعد از مراجعت امیر توپخانه چون متفرق نشدند، مجدداً قشون نظام طغیان و ازدحام گرفته در قتل آن طایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه ... چندین هزار کس از آن طوایف اسیر و قتل کرد... که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه بدان حد ابداً رضا نداده ... و ماندگان را از کمند اسرا رهایی فرمود (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۱/۱۰).

حبیب‌الله‌خان در حالی که اسیران شورش را در قل و زنجیر همراه می‌برد، برای سرکوبی طوایف بلوچ تا پنج منزلی «قندهار» پیش رفت؛ لیکن با رسیدن خبر خشونت‌های فزون از اندازه امیر توپخانه، وی به پایتخت احضار شد. امیر توپخانه اسیران را به تهران برد. در مسیر راه جمعی از آنان تلف، برخی زندانی و بعضی هم به کدخدایان محلات داده شدند. محمدشاه برای قدردانی از خدمات امیر توپخانه طیانچه‌ای الماس‌نشان به وی هدیه داد. دیگر سرداران سپاه نیز هر کدام فراخور خدمات‌شان خلعت گرفتند (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴۶).

#### بلوچستان در دوره حکومت عباسقلی‌خان

پس از فتح بمپور، دولت ایران برای پیشگیری از

نارضایتی بیشتر اهالی، عباسقلی‌خان جوانشیر را به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۵/۱۰). پیش از اقدامات امیر توپخانه حاکمیت ایران بر بلوچستان تنها به حوالی بمپور محدود می‌شد و اگر گاهی امیر یا سرداری به مناطقی دورتر لشکرکشی می‌کرد، پس از بازگشت لشکریان، دیگر اثری از حاکمیت ایران در آن منطقه باقی نمی‌ماند. سرکوب محمدعلی‌خان نارویی توسط امیر توپخانه با نفوذی وسیعی که در بلوچستان داشت، از خوانین کوچک‌تر زهر چشم گرفت و تا حدی اطاعت دولت ایران را گردن نهاده و مالیات‌شان را به موقع می‌پرداختند. اکنون سیاست قاجارها تغییر کرد و کوشیدند با دلجویی و برخورد ملاطفت‌آمیز سرداران محلی و اهالی را جذب کرده، از تجدید شورش در منطقه و اتحاد آنان با خوانین نواحی شرقی و حوزه سند جلوگیری کنند. اجرای این سیاست به عباسقلی‌خان جوانشیر حاکم جدید کرمان و بلوچستان، سپرده شد. وی نیز به شیوه مطلوبی این مأموریت را انجام داد. محمدشاه برای جبران بی‌رحمی‌های گذشته، فرمان داد اسیرانی که به تهران برده و در اطراف به فروش رسیده بودند، خریداری و آزاد شوند. عباسقلی‌خان برای بازخرید هر فرد یک تومان می‌پرداخت. با آنکه تعداد زیادی از اسیران تلف شده بودند، دست‌کم سه هزار و ششصد تومان مخارج بازگرداندن آنان شد. مبالغی نیز صرف آذوقه و دادن بذر و وسایل زراعت شد. محراب‌خان و دیگر بزرگان بلوچ را نیز با بخشیدن خلعت مورد لطف قرارداد. بدین ترتیب، اوضاع بلوچستان آرام شد. به دستور وی

در گرفتن مالیات با اها لی مدارا کردند و تا آنجا نرمش نشان داد که اعلام کرد چنانچه در حوزه حکومتی وی مالی به سرقت برود و نتواند از سارقین بازپس گیرند، خودش خسارت وارده را جبران می کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۶۵). تجارت بلوچستان که مدتی تعطیل شده بود، رونق گرفت و قلعه بم مرمت شد. در نماشیر نیز دویست تفنگچی شترسوار برای محافظت راهها گماشته شدند (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۹۶/۱۰).

به رغم اقداماتی که برای تأمین آسایش اهالی انجام داده شد، به نظر نمی رسد حاکم جدید نیز توانسته باشد از دست درازی سربازان به اموال مردم جلوگیری کند. آنان به فرامین فرماندهان نظامی خویش بیش از حاکم اهمیت می دادند تا جایی که اگر عباسقلی خان می خواست برای تفریح از شهر خارج شود، سربازان بدون اجازه فرمانده شان به وی اجازه خروج نمی دادند. به همین دلیل، به زودی، نشانه های ناامنی در این ایالت پدیدار شد و وی نیز پس از دو سال به تهران احضار شد (روانبنده، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۴).

محمدشاه در ۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م فضل علی خان را بار دیگر به حکومت کرمان و بلوچستان گماشت (وزیری، ۱۳۷۶: ۷۸۹). با ورود حاکم جدید در ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م آقاخان، که در بمبئی ساکن بود، برادرش محمدباقرخان را با پول نقد و تدارکاتی که حکومت انگلیسی هند تدارک دیده بود، به بلوچستان فرستاد. آنان پس از ورود به بلوچستان در عرض سه چهار ماه نزدیک به دو هزار سوار و تفنگچی فراهم آوردند. برادر آقاخان هدایایی را برای بزرگان روستاها فرستاد و از آنها دعوت کرد

به او بپیوندند. چندین نامه و سفیرانی نیز نزد محمدعلی خان ناروئی فرستاد و درخواست کرد بمپور را تسلیم کند و وعده داد در صورت همراهی اش برای تصرف کرمان، حکومت آن شهر به وی محول خواهد شد؛ لیکن محمدعلی خان این پیشنهاد را نپذیرفت و محمدباقرخان برای تصرف قلعه بمپور آن را محاصره کرد. دو طرف به جنگ پرداختند و آقاخان برای تقویت قوای برادرش پیوسته نیروهای تازه نفس و پول و تجهیزات می فرستاد. بدین ترتیب روز به روز، افراد بیشتری به طمع دریافت پول و انعام به قوای محمدباقرخان می پیوستند. محمدعلی خان در طول مدت درگیری پیوسته از فضلعلی خان تقاضای کمک می کرد؛ لیکن ثمری نبخشید و دست تنها به مقابله ادامه داد (روانبنده، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۵).

آقاخان نیز در هند بیکار نشست و برای جلب نظر خوانین بلوچستان، برای آنها خلعت و مواجب فرستاد و در نامه ای آنان را برای فتح بمپور تشویق کرد. وی در این نامه تأکید کرد: «... به استعداد برادر معزّی الیه افزودم و حکم کردم اگر ده لک هم خرج بشود، مضایقه نکنند و حتماً بنفهل [بمپور] را تسخیر نمایند...» (محمود، ۱۳۵۳: ۵۲۳).

آقاخان سپس به بمبئی رفت و برادر دیگرش ابوالحسن خان را نیز برای کمک به بلوچستان فرستاد. سرانجام در زمستان ۱۲۶۲ق/۱۸۴۶م فضلعلی خان از کرمان با دو هزار نیرو و سه عراده توپ به سوی بمپور حرکت کرد و دو تن از سرداران بلوچ طرفدار دولت ایران را پنهانی نزد رؤسای بلوچی که به برادر آقاخان پیوسته بودند،

فضلعلی خان نیز که در خارج شهر به سر می‌برد، پسرش محمدعلی خان را به شهر فرستاد. در این بین عبدالله خان فرمانده محافظان ارگ با اهالی که در این محل پناه گرفته بودند، همراه شد و بین او و محمدعلی خان به دلیل عصبیت قومی درگیری ایجاد شد. سربازان طرفین دست به تفرنگ بردند. محمدعلی خان برج ارگ را به توپ بست؛ لیکن سرانجام سربازان ملایری بر محمدعلی خان استیلا یافته قصد زندانی کردن او را داشتند که عبدالله خان ممانعت کرد. این وضعیت ناپایدار تا ورود مؤیدالدوله از طرف ناصرالدین شاه تداوم یافت و با ورود وی امور ایالت تا اندازه ای سامان گرفت (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۱۲-۳۱۱).

#### اهمیت بلوچستان برای دولت انگلیس

توجه دول اروپایی به ایران از عصر صفویه آغاز شد. البته این روابط در این دوره تا اندازه‌ای دو سویه بود؛ اما در دوره قاجار با توجه به ضعف دولت ایران و فشار نظامی روسیه بر ایران یک سویه گردید. اروپاییان، از جمله انگلیس، از این ضعف در جهت منافع استعماری‌شان استفاده کردند. روابط جدید ایران و انگلیس در عصر فتحعلی‌شاه نیز در چارچوب حفظ مستعمره هند شکل گرفت.

با هجوم زمان‌شاه حاکم افغانستان، به مرزهای هند، انگلیس کوشید برای دفع این تهدید از توان نظامی ایران استفاده کند و به همین سبب مهدی‌علی خان (بهادر جنگ) را به ایران اعزام کرد تا فتحعلی‌شاه (۱۳۱۳ ق/ ۹-۱۷۹۸ م) را برای حمله به افغانستان تشویق کند. مهدی علی‌خان

فرستاد تا آنان را تشویق کند برادر آقاخان را دستگیر و تحویل دهند. ابوالحسن خان که از موضوع باخبر شده بود، با خانواده و سی نفر از خدمتکارانش به طرف چابهار متواری شد. نیروهای بلوچ به تعقیب وی پرداختند و سرانجام او و خانواده‌اش را اسیر و اموال‌ش را غارت کردند. پس از تصرف قلعه بمپور، نیروهای حکومتی ضمن گوشمالی شورشیان نواحی اطراف، به کرمان بازگشتند. ابوالحسن خان نیز برای مجازات به تهران فرستاده شد (روانبد، ۱۳۹۱: ۹۸-۹۷).

با شکست آقاخان، سیاست فرقه‌تراشی انگلستان در بلوچستان ناکام ماند. فضلعلی خان نیز در طی دوره حکومتش به صورت متوالی به بلوچستان نیروهای نظامی اعزام کرد و پیوسته می‌کوشید امنیت این نواحی را تأمین کند. یک بار هم که طایفه‌ای از اشرار بلوچ در نزدیکی کرمان دست به چپاول گشودند، به سرعت آنها را سرکوب کرد. در بازگشت از این عملیات بود که خبر فوت محمدشاه را دریافت کرد (وزیری، ۱۳۷۶: ۷۹۳-۷۹۰).

چنین به نظر می‌رسد که به رغم موفقیت‌های فضلعلی خان در مقابله با فرقه اسماعیلیه، وی چندان هم در امر حکومت موفق نبوده است. گزارش‌هایی درباره ناکامی‌های فضلعلی خان در مقابله با دزدان و راهزنان وجود دارد. با این حال وی گویا درصدد بوده حکومت یزد را نیز ضمیمه کرمان کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵۲). پس از فوت محمد شاه اهالی منطقه به محض شنیدن خبر درگذشت وی برای برکناری فضلعلی خان و بیرون کردن لشکریانش متحد شدند و دست به شورش زدند.

فریبکارانه در دربار ایران اظهار داشت که بر اثر تاخت و تاز افغان‌ها هزاران نفر از شیعیان نواحی لاهور به قلمرو کمپانی هند شرقی پناه آورده‌اند و اگر شاه ایران از ظلم زمان‌شاه جلوگیری کند، ثواب بزرگی در راه خدا و وطن انجام داده است. وی، همچنین، شاه را تشویق کرد تا به محمود میرزا و فیروز میرزا برای به‌دست‌گیری قدرت در افغانستان کمک کند (واتسون، ۱۳۴۸: ۱۲۱-۱۲۰).

هم‌زمان با حضور مهدی‌علی خان در ایران، سفیر زمان‌شاه نیز با «حاج ابراهیم کلانتر» دیدار و از صدراعظم تقاضا کرد از شاه بخواهد خراسان را به افغان‌ها واگذار کند. این درخواست سبب ناراحتی فتح‌علی‌شاه شد و به صدراعظم دستور داد به اطلاع زمان‌شاه برساند که پادشاه ایران مصمم است قلمرو ایران را در جنوب شرقی به مرزهای دوران صفوی برساند و حاکمیت کامل دولت ایران را بر هرات، مرو، بلخ، کابل، قندهار و نیز نواحی تبت، کاشغر و سیستان برقرار سازد. فتح‌علی‌شاه هم‌چنین دستور بسیج نیرو برای تصرف این مناطق را داد.

صدور این فرمان زنگ خطر را برای انگلیس به صدا درآورد. سیاستمداران آن کشور از نفوذ معنوی ایران در هندوستان آگاه بودند و برقراری حاکمیت ایران در این نواحی را برای مستعمره هندی خطرناک می‌دانستند؛ لیکن در این مرحله حساسیت چندانی نشان ندادند و بیشتر در اندیشه رفع خطر فوری زمان‌شاه بودند. به همین دلیل دومین هیأت سفارت به ریاست جان مالکوم در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م را به دربار فتح‌علی‌شاه گسیل کردند (واتسون، ۱۳۴۸: ۱۲۵-۱۲۳)۰

مک‌گرگر از اولین کسانی بود که بر لزوم شناسایی نواحی مجاور هندوستان تأکید کرد (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸). انگلیس هم که به عمق بی‌خبری خود نسبت به سرزمین‌های پیرامون هندوستان پی برده بود، مأموران شناسایی متعددی را به این مناطق اعزام کرد. متکاف به پنجاب، مانت‌استوارت الفنیستون به افغانستان، چارلز کریستی و هنری پوتینچر نیز به سایر مناطق پیرامون هند گسیل شدند (آوری، ۱۳۸۷: ۳۷۸). سفیر انگلیس در ایران نیز به گردآوری اطلاعات پرداخت و مالکوم طی نامه‌ای از شیراز گزارش داد که همه اوقات فراغتش را صرف پژوهش در تاریخ این کشور می‌کند. وی سروان گرانت را به کرانه‌های مکران اعزام کرد تا چگونگی نفوذ یک سپاه اروپایی از سواحل جنوبی ایران به هند را بررسی کند. گرانت نیز از چابهار تا بمپور برای گردآوری اطلاعات به گشت و گذار پرداخت. مالکوم هنگامی هم که برای بار سوم راهی ایران شد (۱۲۲۵ق/۱۸۱۰م) کریستی و پاتینجر را که تازه از شناسایی نواحی اطراف سند بازگشته بودند، به بلوچستان فرستاد تا مرزهای شمال مکران را شناسایی کنند. این دو نفر پس از ورود به سواحل مکران از کلات عبور کردند و در منطقه نوشکی از هم جدا شدند. کریستی نخست از راه سیستان به هرات رفت و از آنجا راهی کویر مرکزی ایران شد و سپس از یزد به اصفهان آمد. پاتینجر نیز پس از گشت و گذار در بلوچستان، به سواحل مکران رسید و از آنجا به کرمان، شیراز و اصفهان رفت. وی در این سفر با تعدادی از رؤسا و بزرگان بلوچستان دیدار کرد و اطلاعات مهمی از وضعیت



همچنین، تسلطی بر سواحل جنوب شرق نداشت و سران تیره‌های بمپور، چابهار، باهوکلالت، سرباز و دیگر مناطق بلوچستان با استقلال به حیات‌شان ادامه می‌دادند. دولت انگلستان نیز با اهداف استعماری برای افزایش نابسامانی‌های بلوچستان برنامه‌ریزی می‌کرد و افرادی مانند آقاخان محلاتی را علیه دولت مرکزی برمی‌انگیخت و تجهیز می‌کرد. کوشش‌های فتحعلی‌شاه و محمدشاه هم برای به انقیاد در آوردن خوانین بلوچ ثمری نبخشید و حاکمیت ایران از منطقه بمپور فراتر نمی‌رفت؛ لیکن اقدامات حاکمان این ایالت برای مقابله با خوانین بلوچستان پایه‌های قدرت‌شان را سست کرد و سرانجام، در عصر ناصرالدین شاه حاکمیت ایران بر بخش غربی بلوچستان تثبیت شد.

### منابع

- آوری، پیتر (۱۳۸۷). *تاریخ ایران در دوره افشار، زند و قاجار*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: دیبا، چ اول.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان (۱۳۶۴). *مـرآت البلدان*. تهران: وزارت انطباعات. چ اول.
- الگار، حامد (۱۳۷۰). *شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر*. ترجمه ابوالقاسم سرّی. تهران: توس. چ اول.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در دوره قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سرّی. تهران: توس. چ دوم.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۷۱). *حماسه کویر*. قم: نشر خرم، چ اول.
- پاتینجر، هنری (۱۳۴۸). *سفرنامه بلوچستان و قسمتی از ایران*. ترجمه شاهپور کوازی. تهران: دهخدا. چ اول.
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴). *تاریخ نو*. به اهتمام عباس اقبال. تهران: نشر علم، چ اول.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه نصری*. ج ۱. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیر کبیر. چ اول.

قبایل ساکن بلوچستان به دست آورد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۱۲۰؛ رایت، ۱۳۸۳: ۲۰۵). مالکوم پس از دریافت گزارش افسران در خصوص اهمیت این اطلاعات نوشت: درباره عملی بودن رخنه قوای نظامی از طریق سیستان، بلوچستان یا مکران به هندوستان، اطلاعات چندانی وجود نداشت؛ اکنون بر اساس اطلاعات تازه درباره طبیعت این مناطق و اهالی، می‌تواند اقدامات دفاعی آینده انجام گیرد (آوری، ۱۳۸۷: ۳۷۹).

در تمامی قراردادهایی که بین ایران و انگلیس منعقد شد، تأکید اصلی بریتانیا این بود که از هرگونه حرکت قوای نظامی اروپایی، به خصوص فرانسه، از ایران به طرف هندوستان جلوگیری کند؛ لیکن به مرور دولتمردان آن کشور دریافتند که خطر فرانسه امری فرعی است و تهدید کننده اصلی منافع آنها در هند، روسیه است و ایران مطیع روسیه را نیز برای هندوستان خطرناک می‌دانستند.

### بحث و نتیجه‌گیری

در آغاز روی کار آمدن قاجارها، گرچه بلوچستان به ظاهر از دولت ایران اطاعت می‌کرد، در عمل، دولت مرکزی تسلطی به این نواحی نداشت. سرداران بلوچ مالیات ناچیزی می‌پرداختند و اغلب از پرداخت آن نیز شانه خالی می‌کردند. با درگذشت نصیرخان (۱۲۰۹ ق / ۱۷۹۵ م) وحدت داخلی بلوچستان فروپاشید و خوانین با هم به جدال پرداختند. ناامنی بلوچستان راه‌های بازرگانی شرق را نیز مسدود کرد و دولت ایران به قدری ناتوان بود که نتوانست اقدامی مناسب برای ایجاد آرامش در منطقه انجام دهد. دولت قاجار،

- خاوری، میرزا فضل الله شیرازی (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*. ۲. جلد. تصحیح ناصر افشارفر. تهران: اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی. چ اول.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *حقایق الاخبار ناصری*. به کوشش خدیو جم. تهران: انتشارات جم. چ دوم.
- رایت، دنیس (۱۳۸۳). *انگلیسیان در ایران*. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: انتشارات اختران. چ اول.
- روانبنده، عبدالله (۱۳۹۱). *سابقه تاریخی بلوچستان (جغرافیا، تاریخ، طوایف)*. به اهتمام حسین جهانتیغ. زاهدان: طهارت. چ اول.
- سالار بهزادی، عبدالرضا (۱۳۷۱). *بلوچستان سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷*. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی. چ اول.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۳). *سفرنامه سرپرسی سایکس*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: لوحه. چ اول.
- (۱۳۶۸). *تاریخ ایران*. ج ۲. ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب. چ چهارم.
- سپهر، محمد تقی (۱۳۷۷). *ناسخ التواریخ*. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر. چ اول.
- کارلو ترنزیو، پیتر (۱۳۵۹). *رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان*. ترجمه عباس آذرین. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چ اول.
- کاظم زاده، فیروز (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی. چ دوم.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران* [جلد ۲]. مترجم غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چ پنجم.
- کریستی و دیگران (۱۳۷۸). *جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه ها)*. به کوشش حسن احمدی. تهران: انتشارات مولف. چ اول.
- گنجی، محمد حسن (۱۳۵۳). *۳۲ مقاله جغرافیایی*. تهران: انتشارات موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب. چ اول.
- محمود، محمود (۱۳۵۳). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*. ج ۲. تهران: امیر کبیر. چ چهارم.
- ناصری نیا، محمد رضا (۱۳۸۸). *شناخت تاریخی بلوچستان*. تهران: انتشارات عقیل. چ اول.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰). *روضه الصغای ناصری*. ج ۹ و ۱۰. تهران: اساطیر. چ اول.
- واتسون، گرانت (۱۳۴۸). *تاریخ ایران دوره قاجاریه*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: امیر کبیر. چ دوم.
- وزیری، احمدخان (۱۳۵۲). *تاریخ کرمان*. به کوشش باستانی پاریزی. تهران: انتشارات ابن سینا. چ دوم.
- (۱۳۷۶). *جغرافیای کرمان*. به کوشش باستانی پاریزی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چ چهارم.